سخنرانی منتشر نشده شهید بهشتی در جمع طلاب و اساتید مدرسه حقانی

آیت‌الله شهید بهشتی – در سخنانی که برای نخستین‌بار منتشر شده – گفته است: اگر امکاناتی داریم، می‌گذاریم در اختیار آن عاشق‌ها، نه در اختیار آن نِق‌نِق‌زن‌ها! عاشق که این‌قدر نق نمی‌زند. عاشق که این‌قدر آفتاب و سایه نمی‌کند. عاشق که این‌قدر پرتوقع نمی‌شود. گفته می‌شود چرا کتاب‌های درسی اصلاح نشده است؟ چه کسی باید این کار را بکند؟ می‌گویید ماها در حد توانمان نکرده‌ایم یا می‌گویید نشده است؟ اگر نکرده‌ایم، شما بکنید؛ این شمایید حامل بقیه‌ کار.

شبکه اجتهاد: متن پیش‌روی گفتاری از شهید آیت‌الله دکتر بهشتی است که در سال ۱۳۵۶ خطاب به طلاب مدرسه منتظریه‌الشمس (حقانی) و در حضور استادان آن ایراد شده است. متن حاضر که برای نخستین‌بار منتشر شده، از سه منظر جالب توجه است؛ نخست، از منظر محتوای بحث که به تبیین رابطه و نسبت میان علوم اسلامی و علوم انسانی مربوط می‌شود. چنانچه خواهید دید، درک صحیح این رابطه به بیان علل ضرورت آشنایی طلاب علوم دینی به‌طور خاص و علاقه‌مندان به اسلام‌شناسی به طور عام با علوم انسانی جدید می‌انجامد. دوم، شیوه بیان مطلب است که نوع رابطه میان استادان مدرسه با طلاب را به تصویر می‌کشد؛ رابطه‌ای توأم با احترام متقابل اما صراحت و صداقت. سوم، این متن به لحاظ آشنایی با فضای فرهنگی و فکری آن زمان، از منظر تاریخی نیز شایان توجه است.

# استقبال جوانان تحصیل‌کرده از علوم انسانی و علوم اسلامی

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. در این سال‌های اخیر مکرر دوستانی به صورت فردی و گروهی مراجعه کرده‌اند با این سؤال که تو در زمینه کار یک طلبه در زمان ما چه نظر مشورتی می‌دهی؟ منِ طلبه الان چه وظایفی دارم؟ به سوی چه آینده‌ای گام برمی‌دارم؟ در این برخوردها، گهگاه فرصتی بوده، ولو کوتاه، که تبادل نظری با این دوستان داشته‌ام. گاهی فرصت نبوده، عذر خواستم؛ عذرخواستنی که در این موارد بسی بر روحم سنگینی کرده است. چقدر برایم رنج‌آور بوده ببینم جوان یا جوان‌هایی در این شرایط زمان ما رو به دین و علم دین، قرآن و علم قرآن آورده‌اند، خیال می‌کنند من می‌توانم برایشان مشاور مطلع و امینی باشم. راه درازی را طی می‌کنند، می‌آیند و بعد من باید فقط شرمنده باشم و بگویم فرصت ندارم، فراغت ندارم، آمادگی ندارم. گاهی هم که فرصت شده، خیلی کوتاه تبادل نظر کرده‌ایم. کمتر توفیق داشته‌ام یک تبادل نظر وسیعِ به نسبت گسترده که لااقل بتواند آنچه در اندیشه‌ من در این زمینه می‌گذرد را برای دوستان بازگو کنم. طبعا این سؤال برای شما دوستان عزیزی که در این مدرسه تشریف دارید هم مطرح است. در مصاحبه‌ها و مذاکرات و برخوردهای حضوری برایمان مسلم و روشن شده است که این سؤال برای شما مطرح است. می‌پرسید ما آمدیم چه کنیم؟ چه رسالتی بر عهده داریم؟ عرایض امروز من لااقل یک پاسخ عمومی است به این سؤال دوستان این مدرسه.

توجه شما رفقا را به این نکته جلب می‌کنم که در این ١٠ یا ١۵ سال اخیر، در نسل جوان جامعه ما، توجه چشمگیر و پرارزشی به علوم انسانی به چشم می‌خورد. به غیر از شما دوستان که دانشجویان و طلاب حوزه هستید، جوانانی که به حوزه‌های علمی دیگر یعنی دانشکده‌ها، مدارس عالی و دانشگاه‌ها می‌روند هم با من مأنوسند. در میان این جوانان گرایش جالب، چشمگیر و پرارزش به علوم انسانی روزافزون است. جوان‌هایی هستند سال چهارم رشته‌های فنی پول‌ساز مهندسی که می‌آیند مشورت می‌کنند. مبنای مشورت این است که آقا ما تا اینجا آمده‌ایم، حالا می‌فهمیم اشتباه کرده‌ایم! می‌خواهیم برگردیم به علوم انسانی. حالا به ما بگویید کدام رشته؟ اتفاقا در همین هفته، جوانی که سال دوم پزشکی را دارد با موفقیت پشت‌سر می‌گذارد با همین سؤال آمد. در میان دانش‌آموزان سال‌های پنجم و ششم دبیرستان، برخی از کسانی که تحصیلاتشان در ریاضی و علوم تجربی خیلی خوب است و می‌توانند به رشته‌های دانشگاهی متناسب با این مواد بروند، مرتب مراجعه می‌کنند که ما می‌خواهیم با دیپلم ریاضی با معدل ممتاز، یا دیپلم طبیعی با معدل ممتاز، برویم به رشته‌های علوم انسانی. دوستان لابد با اصطلاح علوم انسانی آشنایی دارید. امروز شاخه‌های علمی به دو بخش اساسی تقسیم می‌شود: علوم طبیعی، علوم انسانی و کاربرد هر دو در فنون. علوم طبیعی، علومی هستند که در زمینه شناخت طبیعت و اشکال و تطورات و پدیده‌ها و روابط این پدیده‌ها کاوش می‌کند. شاخه‌های آن شیمی، فیزیک، زمین‌شناسی، گیاه‌شناسی، جانورشناسی است که خود آنها زیرشاخه‌های مختلفی دارند که می‌رسد به حیات‌شناسی (بیولوژی) و بعد شاخه‌های بین این دو مثل بیوشیمی (شیمی حیاتی) و امثال اینها وجود دارد. آنها می‌کوشند موجودات عالم طبیعت را آن‌چنان که هستند بشناسند.

علوم طبیعی، ابزاری دارد که در خیلی علوم دیگر هم هست و آن عبارت است از ریاضیات. ریاضیات چیست؟ بیشتر نقش ابزار ایفا می‌کند. در فیزیک فضایی، فیزیک جوی و فضایی، می‌رود سراغ تحقیق پیرامون منظومه‌های شمسی کهکشان‌ها و امثال اینها و فضا و موجودات فضایی. این علوم طبیعی، شناختی درباره طبیعت برپایه‌ کاوش درباره طبیعت به دست می‌دهد و از این شناخت در فنون استفاده می‌شود. این مسجد را که ساخته‌اند در نظر بگیرید. در ساختن آن فنون مختلفی به کار رفته است؛ فنّ معماری، فنّ مهندسی و محاسبات، فنّ آجرپزی، فنّ گچ‌پزی، فنّ سیمان‌پزی، فنّ شناخت و استخراج آهن و ساختن تیرآهن، فنّ جوشکاری، فنّ شیشه‌سازی و امثال اینها. همه اینها محصولات فنون است. این فنون از نتایج علمی علوم طبیعی استفاده می‌کنند. موضوع علوم طبیعی چیست؟ طبیعت. کاربرد فنون مربوط به این چیزهاست؛ ساختمان، ماشین و… یک رشته وسیع دیگری از علوم داریم به نام علوم انسانی. علوم انسانی زمینه کارشان چیست؟ علوم طبیعی شناخت جهان را می‌رسانند اما تا کجا؟ تا مرز انسان. از این به بعد باید خود این موجود دو پا را شناخت که اعجوبه‌ خلقت است و علومی که مسئولیت شناخت این اعجوبه دو پا را بر عهده دارند، آن‌قدر وسیع و گسترده شده‌ و شاخه‌ها پیدا کرده‌اند که به یک بخش پهناور و وسیع از علوم امروز تبدیل شده‌اند.

انسان چیست؟ چه خواست‌هایی دارد؟ چه توان‌هایی دارد؟ چه امکاناتی دارد؟ بُرد شناختش چیست؟ تا کجا می‌تواند سر در بیاورد؟ بُرد عملش چیست؟ بُرد تصمیم‌گیری‌اش تا چه اندازه است؟ بر چه مبنا تصمیم می‌گیرد؟ جهت‌گیری‌اش در عمل چیست؟ به کدام‌سو می‌رود؟ چه هدفی دارد؟ چه قوانینی بر رفتار انسان حکومت می‌کند؟ رفتار انسان چه بازده و محصولی دارد؟ فرهنگ، ادبیات، شعر و نثر، زبان، پیوند زبان‌ها، زبان‌شناسی، تطورات زبان‌ها، آنچه به زبان درآمده، اندیشه‌های بشر، تفکرات او، اندیشه‌های شکل‌گرفته‌اش، سیستم‌های گوناگون تفکرات بشری، مکتب‌های گوناگون فلسفی، جامعه انسانی، روابط اجتماعی انسان، نظام‌های گوناگون و اشکال گوناگون این روابط، قوانینی که بشر وضع کرده، اثر این قوانین مثبت و منفی، کار نیک بشر، تقدیر او، جنایت و خیانت بشر، کیفر او، حقوق، حقوق مدنی، حقوق جزایی، زندگی اقتصادی بشر، پیوندها، روابط اقتصادی، عوامل اقتصادی، مولدها، تولیدها، توزیع‌ها، مصرف‌ها، طبقات اجتماعی ناشی از این، حالات روحی بشر، عواطف او، نقش عواطف در زندگی او، گوناگونی عواطف، خشم او، مهر او، رنج او، غم او، شادی او و آنچه به این مربوط می‌شود؛ موسیقی، هنر، هنرهای گوناگون، مجسمه‌سازی، نقاشی و صدها رشته دیگر هنری… . ملاحظه می‌کنید که علوم انسانی رشته‌ وسیعی است. یکی از عوامل مادر که در درجه‌اول با همین انسان به بعد سروکار دارد اما راجع به قبل از انسان هم نظر دارد و بی‌نظر نیست، دین و مذهب است؛ اعم از ادیان الهی، ادیان ساخته‌شده‌ خرافات و موهومات بشری یا ادیان ساخته‌شده فرهنگ‌های پیشرفته بشری. ادیان عموما پیامشان برای بشر این است که‌ ای بشر! چگونه باش و به کدام سو رو، اما درعین‌حال نسبت به اصل جهان و پیدایش جهان و پیدایش انسان و کلیاتی درباره اصل هستی نیز نظر دارد و نظر می‌دهد، تا آنجا که اصولا نمی‌توانند انسان بریده از هستی و مبدأ و آغاز و غایت و فرجام هستی را مطرح کنند. اما متن کارشان، بیشتر از انسان به بعد است. علوم دینی هم امروز جزء کدام‌یک از این دو گروه به حساب می‌آید؟ علوم انسانی. در اصطلاح امروز، علوم دینی هم جزء علوم انسانی به حساب می‌آید. تا ١٠، ١۵ سال پیش، سراغ هر جوان بااستعدادی را می‌گرفتی سرش در رشته‌های علوم طبیعی بود. از آنجا سر در می‌آورد. همه استعدادها به کار می‌افتاد برای اینکه بتواند برود رشته‌های پزشکی، داروسازی، مهندسی، فیزیک، شیمی، اصلا علوم هم نه، فنون! پزشکی فن است. اصلا تمام استعدادها بیشتر سراغ فنون می‌رفت؛ چون در فنون پول درمی‌آید. در علوم طبیعی هم خیلی از پول خبری نیست. پول و شهرت و این چیزها بیشتر در فنون است. آن آقایی که این مدرسه را می‌سازد اصلا در رشته‌های فنی کار می‌کند؛ یعنی کاربرد علوم. اگر علوم هم آنجا می‌خواند برای کاربردش است. او درباره رشته‌های علمی تحقیق مستقل نمی‌کند. آن کسی که روی میزان مقاومت آلیاژهای مختلف تحقیق می‌کند، در رشته علوم طبیعی کار می‌کند. مهندس می‌آید محصول کار تحقیق او را در مدرسه یا دانشکده می‌خواند، کاربردش را هم یاد می‌گیرد و راهنمای معمار و فلزکار می‌شود که حالا اینجا باید چه آهنی از چه آلیاژی با چه بُعدی کار گذاشت. پول هم در این درمی‌آید. آن بنده خدایی که درباره میزان مقاومت آلیاژها کار می‌کند، حداکثر حقوقش به اندازه‌ نصف درآمد روز بسازبفروش‌ها نیست. بنابراین استعدادها همه سراغ فنون می‌روند. چون زندگی در درآوردن پول و هرچه بیشتر و دلخواه‌تر مصرف‌کردن آن خلاصه شده بود.

پیش از این رسما بازار علوم طبیعی هم کساد بود، علوم انسانی که دیگر هیچ! بازمانده‌های همه کنکورهای دیگر سر از رشته‌های مختلف علوم انسانی در می‌آوردند. دانشگاه، یک دانشکده هم مربوط به نام علوم دینی به نام دانشکده الهیات دارد. دیگر آنها که هیچ جا پذیرفته نمی‌شدند از آنجا سر درمی‌آوردند. حوزه چطور؟ حوزه برای آنهایی بود که حالا گاهی با سواد خواندن و نوشتن و گاهی هم بدون آن رو به حوزه‌ها می‌آوردند. مگر با یک استثنای خیلی محدود و درصد خیلی ضعیفی از عناصری که احیانا با دیدهای دیگری به حوزه یا به علوم انسانی می‌رفتند. آقای خاتمی، همین‌طور نبود؟ رنگ غالب، همین‌جوری بود که عرض می‌کنم. حالا آنچه من می‌گویم آقای خاتمی نمی‌تواند شاهدش باشد چون من دارم از آن دوره‌های قدیم می‌گویم. ایشان یک نصفه نسل بعد از من است. شاهد از غیب رسید! آقای دکتر احمدی رسیدند. ‌ای‌ کاش ایشان بودند و من عرضم را می‌گفتم تا شهادت می‌دادند.

ولی در این ١٠، ١۵ سال اخیر، مسأله، مسأله‌ای دیگر است. امروز ما ناظر این واقعیت اجتماعی هستیم که جوان‌هایی با استعدادهای برجسته، با یقین به اینکه می‌توانند در فلان و بهمان رشته فنی پول‌ساز یا علمی چنین و چنان از علوم طبیعی یا ریاضی که ابزار آن هست پذیرفته شوند، به علوم انسانی و از جمله علوم اسلامی رو می‌آورند. اینها دنبال چیز دیگری آمده‌اند. اینها اگر به حوزه قم می‌آیند، اگر به رشته جامعه‌شناسی دانشگاه می‌روند، دنبال این هستند که به چیز دیگری دست یابند. اینها در سنین نوجوانی آزادانه لمس کرده‌اند که «وَ مَا الْحَیاه الدُّنْیا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ»! پوچی، بی‌ارزشی، بی‌محتوایی، بی‌پایگی زندگی منحصر در تولید و مصرف و در دور نافرجام تولید و مصرف پوسیدن را لمس کرده‌اند. آنها که از خانواده‌های مرفه برخاسته‌اند، داشته‌اند و لمس کرده‌اند. آنها که از خانواده‌های دردمند برخاسته‌اند، نداشته لمس کرده‌اند. دیروز خدمت یکی از دوستان عرض می‌کردم که به‌حق، دیدار با این جوانان و انس آنان با من همیشه از لذت‌بخش‌ترین ساعات زندگی بوده و هست. گاهی با وجود خستگی مفرط، برای گفت‌وگو با آنها وقت می‌دهم و در پایان گفت‌وگو می‌بینم، شاداب‌ترم؛ چه در دانشگاه و چه در حوزه. من نمی‌دانم چند تا از شما این‌جوری هستید. این را باید جناب آقای قدوسی که با شما مصاحبه می‌فرمایند بدانند و دوستان دیگر مثل جناب آقای مصباح که با شما کار می‌کنند و رفقا و دوستان دیگری که هستند بگویند. ولی من اجمالا می‌دانم در میان شما هم عناصری این‌گونه، کم یا بیش، هست و در حوزه فراوان است. اینها می‌گویند انسان در زندگی اگر بخواهد در حد انسانیت زندگی کند، قبل از هر چیز باید بینشی، جهان‌بینی‌ای، هدفی، راهی و مبنایی درست داشته باشد، والا حیوانی است که جلوی آخور رهایش کرده‌اند یا در آخورش پوست هندوانه و پوست گرمک است، یا کاه و یونجه و جو، یا پنبه‌دانه، یا عسل، مربا، کره، مرغ، فسنجان و چلوکباب ریخته‌اند؛ ولی بالاخره حیوانی سر در آخور است!

طی سه یا چهار سال اخیر یک چیز تازه پیدا شده است و آن این است که عده‌ای از علوم انسانی دانشگاه‌ها به علوم اسلامی دانشگاه‌ها رو می‌آورند. یعنی با اینکه رفته‌اند سراغ علوم انسانی، گمشده خود را آنجا هم پیدا نکرده‌اند، آن‌وقت فکر کرده‌اند بیایند سراغ حوزه و علوم اسلامی، شاید گمشده‌ خود را اینجا پیدا کنند. در همین ماه‌های اخیر عده‌ای از دوستانی که سال آخر اقتصاد یا جامعه‌شناسی، که جزء شاداب‌ترین و سرزنده‌ترین رشته‌های علوم انسانی روز است، هستند، مکرر آمده‌اند که می‌خواهیم درسمان را تمام کنیم و اسممان را برای فوق لیسانس بنویسیم که سربازی نرویم. آیا طرحی چندساله که برای آشنایی پخته و علمی با قرآن و اسلام باشد دارید؟ در میان آنها چه عناصر جالبی هستند! دو نفر از آنها که در رشته‌ اقتصاد مشغول به تحصیل هستند، هم معلم‌اند و در یکی از واحدهای فعال درس می‌دهند، هم یک فعالیت اجتماعی دارند، هم درس اقتصاد خوب خوانده‌اند، به‌طوری که یکی‌ از آنها یک سخنرانی جالب اقتصادی در خود دانشکده اقتصاد کرد و هم عربی را خوب خوانده‌اند به‌طوری‌که یک کتاب اقتصاد عربی را که با متن خارجی آن بررسی می‌کنیم می‌بینی که خیلی خوب آن را می‌خوانند و معنی می‌کنند. مکرر مراجعه کرده‌اند. گروه‌هایی هم هستند از رشته‌های مختلف که می‌پرسند آیا راهی می‌شناسید که ما اول در زمینه‌ علوم اسلامی کار کنیم، بعد برویم برای دکترای اقتصاد؟ دو نفر از بچه‌های بسیار خوب، از آن بچه‌های خودساخته، از خانواده‌ای که پدرشان راننده بوده و فوت هم شده بود، که برادر توأمان (دوقلو) هستند و فوق لیسانس جامعه‌شناسی دانشگاه را تمام کرده‌اند. من برای همفکری در طرحی با آنها صحبت می‌کردم، آن‌وقت طرح خودشان را برای آینده مطرح کردند.

می‌گفتند بدون جهان‌بینی کامل عملی نیست، بنابراین بنا داریم مدتی را هم صرف آشنایی با مکتب‌های زنده برجسته فلسفی امروز دنیا بکنیم و فلسفه بخوانیم. چون مهد بیشتر این مکتب‌ها آلمان است، به‌خصوص در تماس بین متافیزیک و فیزیک، تصمیم داریم برویم آنجا بمانیم، آلمانی هم یاد بگیریم که مطالعات دست اول انجام دهیم (چه بلندهمت!) و بعد برگردیم. آیا برای بعد از برگشتن ما فکری دارید که بتوانیم به دنبال آن، آشنایی عمیقی هم با اسلام و فلسفه دوره اسلامی، در مدتی که با آن سن‌وسال و تحصیلات ما سازگار باشد، به دست بیاوریم؟ من نمی‌دانم شماها تاکنون با این‌جور جوان‌ها چقدر برخورد کرده‌اید؟ من مکرر برخورد دارم و اینکه می‌بینید با همه عوامل دلسردکننده، من همواره شاداب و سرشار از امیدم، به خاطر برخورد با چنین جوان‌های باهمتی است که به‌حق می‌توانند بهترین ذخیره آینده باشند.

# رابطه علوم انسانی با علوم اسلامی

خوب آرام‌آرام از مقدمه رسیدیم به ذی‌المقدمه و آن اینکه علوم اسلامی به‌هرحال از علوم انسانی است. موضوع اصلی در علوم اسلامی چیست؟ انسان! اینها را عینا از روی این یادداشت‌ها می‌خوانم که منظم باشد. زمینه اصلی در ادیان و علوم انسانی، انسان است. شناخت انسان، بافت‌های گوناگونی که در هستی اوست، تاروپود او، خواست‌ها و نیازها از یک سو، توان‌ها و کارایی‌ها از سوی دیگر. انسان در ارتباط با محیط طبیعی‌اش یعنی جهان، انسان در ارتباط با محیط اجتماعی‌اش، با تارهایی که خود انسان در طول تاریخ مثل عنکبوت دوروبر خودش تنیده، جامعه. سازندگی انسان نسبت به خود و محیط خود، حدود این سازندگی، هدف این سازندگی، جهت‌ها و راه‌های عملی این سازندگی، زمینه‌های اصلی علوم انسانی و اسلامی است. تفاوت اصلی علوم انسانی متعارف با علوم اسلامی در چیست؟ تفاوت اصلی علوم انسانی متعارف مثل جامعه‌شناسی، اقتصاد، حقوق، روان‌شناسی، تاریخ، ادبیات، هنر و امثال آن با علوم اسلامی، کجاست؟ عرض شد که زمینه علوم انسانی متعارفِ غیراسلامی که امروز در مدارس گوناگون دنیا می‌خوانند با زمینه علوم اسلامی که شما جزء خیل پاسدارانش هستید، یکی است. انسان، بافت‌های هستی او، نیازهای او، توان‌های او، میزان و حدود کارایی او، هدف این کارایی، جهت این کارایی، میزان خودسازی و محیط‌سازی‌اش، راه‌های علمی این خودسازی و محیط‌سازی، موضوع و زمینه همه علوم انسانی است. زمینه علوم اسلامی هم همین است. تفاوت اصلی‌شان در چیست؟ در این است که علوم انسانی متعارف در این راه تنها از مشاهده و تجربه و تحلیل استفاده می‌کند. یکی از دوستان فرمودند «آنچه هست را می‌نگرد». خیر، علوم انسانی امروز می‌خواهد علاوه بر آنچه هست، آنچه باید باشد را هم بر مبنای آنچه هست پیش‌بینی کند. همین‌طور که ما در علوم طبیعی پیش‌بینی علمی می‌کنیم، در علوم انسانی پیش‌بینی خودبه‌خود با «چه باید کرد؟» همراه است. ولی ابزار کارش، متد کارش، مبنای شناختنش، سرچشمه شناختش صرفا چیست؟ مشاهده، تجربه و تحلیل آن. در روان‌شناسی، انسان را مشاهده می‌کند، روی او تجربه هم می‌کند، تحلیل هم می‌کند و در انتها، جمع‌بندی می‌کند. اجازه دهید به جای مسأله تحلیل اضافه کنیم «و جمع‌بندی». در علوم اسلامی، قبل از هر چیز، یک کاوشگر سخنش این است که ببینم نخست سرچشمه‌ وحی در این زمینه چه می‌گوید. انسان چیست؟ بافت‌ها، نیازها و توان‌هایش چیست؟ یک عالم اسلامی اول می‌خواهد ببیند وحی در این زمینه چه گفته است.

میزان کارایی و اختیار انسان چقدر است؟ اول‌ می‌خواهد ببیند وحی در این زمینه چه گفته است. هدف لایق زندگی انسان چیست؟ اول‌ می‌خواهد ببیند وحی در این زمینه چه گفته است. جهت‌ها و راه‌های عملی رسیدن انسان به آن هدف چیست؟ اول‌ می‌خواهد ببیند وحی چه گفته است. پرسش‌هایی داریم قبل از وحی، پرسش‌هایی هم داریم بعد از وحی. قبل از وحی می‌پرسیم اصلا وحی‌ای در کار هست تا من سراغ آن بروم؟ باید شناخت و معرفت انسانی را به کار انداخت تا به وحی برسیم؛ معارف مربوط به اثبات خدا، یافتن خدا در جهان، پی‌بردن و راه‌بردن به خدا یا هر چیز دیگری که می‌خواهید اسم آن را بگذارید. خداشناسی، معارفی است که ما را به وحی می‌رساند و اینکه وحی یکی از واقعیت‌هاست و می‌تواند تکیه‌گاه بشر قرار گیرد. اینها همه قبل از وحی است.

بعد به وحی می‌رسیم. شناخت محتوای وحی. محتوای وحی را از کجا باید شناخت؟ امروزه گاهی می‌گویند برای محتوای وحی چندنفری در یک اتاق دربسته می‌نشینیم و بحث می‌کنیم تا ببینیم مصلحت بشریت چیست، آن‌وقت می‌گوییم این همان محتوای وحی است! عرض من را فهمیدید؟ چهار نفر، می‌خواهد صدساله، می‌خواهد ١۵‌ ساله یا ٢٠‌ ساله، می‌خواهد عمامه‌به‌سر، می‌خواهد غیرمعمم، فرق نمی‌کند، می‌گویند می‌رویم در یک اتاق دربسته با هم می‌نشینیم و درباره‌ مصلحت بشریت اندیشه آزاد می‌کنیم! آن روزها می‌گفتند بچه‌ها دور هم جیغ بنفش می‌کشند، بنده می‌خواهم بگویم اندیشه بنفش ترسیم می‌کنند! بعد هم می‌پزیم و می‌سازیم و می‌کشیم و سفره‌مان را پهن می‌کنیم و به تمام بشریت می‌گوییم هرکه خواهان سعادت است بسم‌الله، وحی همین است که ما می‌گوییم! به نظر شما این راه صحیحی است؟ هیچ عاقلی پیدا می‌شود که بگوید این راه صحیحی است؟ البته که صحیح نیست.

بحث ما در وحی اسلامی، منعکس است در دو آیینه متمم یکدیگر: کتاب و سنت. برای شناخت وحی باید رفت سراغ کتاب و سنت. بله، امروز برای کتاب‌فهمی و سنت‌فهمی زنده‌ و پویا و نه متحجر و ایستا یا حتی ارتجاعی، علاوه‌ بر همه آنچه تاکنون برای فهم کتاب و سنت به آن احتیاج داشتیم، به یک سلسله‌معلومات دیگر نیز به صورت کمک نیازمندیم؛ یعنی اگر انسان بخواهد ببیند وحی درباره روند جامعه چه می‌گوید، تا الفبایی از جامعه‌شناسی نداند، نمی‌تواند اصلا بفهمد وحی درباره روند جامعه چه می‌گوید. اگر بخواهد ببیند وحی در زمینه‌ تعلیم و تربیت چه می‌گوید، تا آشنایی کلی با روان‌شناسی و علوم تربیتی به صورت کلی و در حد معلومات عمومی نداشته باشد، اصلا نمی‌شود. از کنار آیه و حدیث عبور می‌کند. آیه و حدیث، مطلب را گفته، اما گوش او نمی‌شنود. او گفته است، اما گوش این نشنید. مگر نه این است که یک حدی از امواج صوتی را گوش سگ می‌شنود، اما گوش بنده و شما نمی‌شنود؟ پس معلوم می‌شود که می‌شود گوینده‌ای بگوید، آدم با گوش و چشم باز هم عبور کند، ولی نه ببیند و نه بشنود.

بنابراین، اگر امروز انسان بخواهد استنباط زنده از کتاب و سنت داشته باشد، به یک مقدار و در حد ابزار، به معلومات عمومی متناسب با زمان، احتیاج دارد. در قرآن آیاتی هست به‌منظور خداشناسی (نه به‌منظور طبیعت‌شناسی). به‌منظور خداشناسی، درباره‌ کیفیت پیدایش باران سخن می‌گوید. آن کسی که با کیفیت طبیعی پیدایش باران و نقش باد و باران بر یکدیگر ناآشناست، این آیات را می‌خواند و رد می‌شود و برایش هم خیلی جاذبه و گیرایی ندارد، اما کسی که لااقل در حد معلومات عمومی در زمینه باد و باران مطالعه دارد، می‌بیند که در این آیات که هدفش خداشناسی است، اشاراتی در زمینه پیدایش باد و باران است که بسیار جالب و گیراست!

«الف. لام. میم. غُلِبَتِ الرُّومُ. فِی أَدْنَی الْأَرْضِ وَ هُم مِّن بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَیغْلِبُونَ فِی بِضْعِ سِنِینَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِن قَبْلُ وَ مِن بَعْدُ وَ یوْمَئِذٍ یفْرَحُ الْمُومِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ» تا آدمی تاریخ را خوب نخوانده باشد، در همین حد که مورد نیازمان است، نمی‌گویم تاریخ همه اقوام، بلکه لااقل تاریخ زمان اسلام، محیط اسلام، اطراف اسلام، اصلا این آیه را نمی‌فهمد و بعد هم نمی‌تواند بفهمد که چطور می‌شود که این آیات به صورت یکی از نشانه‌های اعجاز قرآن تلقی می‌شود,٧ بنابراین، یک مقدار معلومات احتیاج داریم تا وحی را خوب بفهمیم. ولی سرچشمه کجاست؟ کتاب و سنت.

یک مطلب هم داریم که مربوط است به بعد از وحی. گیرم که وحی را شناختیم، وحی تمام جزئیات مربوط به همه زمان‌ها را موبه‌مو که نگفته است. برای پیاده‌کردن نقشه مدون وحی روی عرصه زمان ما که ناظر به نسل آینده و سرنوشت آینده باشد، خیلی معلومات نیاز است. اینجاست که معلومات عمومی هم دیگر به درد نمی‌خورد، اینجا دیگر معلومات تخصصی می‌خواهد. اسلام و وحی در زمینه تعلیم و تربیت، چه مسائل و تعالیم و بنیادهایی را به دست می‌دهد؟ می‌خواهیم براساس این بنیادها فن تعلیم و تربیت اسلامی درست کنیم. بسیار خوب، اینجا متخصص تعلیم و تربیتی می‌خواهیم که علوم اسلامی‌اش را هم تا حد خوبی فرا گرفته باشد. می‌خواهیم جامعه بسازیم، چه‌کار کنیم؟ اقتصاددان می‌خواهیم؟ سیاست‌دان می‌خواهیم؟ یا به معنی امروز که علوم اجتماعی را دیگر آن‌قدر گسترش داده‌اند که همه علوم انسانی را در خود جای داده، علوم اجتماعی‌ای می‌خواهیم که بتواند در شاخه‌های آن بر مبنای این پایه‌های اسلامی، طرح اجرائی برای امروز و فردا بدهد؛ طرحی که امروز می‌دهد و ممکن است فردا معلوم شود که اشتباه است، چون طرح است. اسلام او اشتباه نیست، پیاده‌کردنش اشتباه است. مشاهده می‌خواهد، تجربه هم می‌خواهد، تحلیل هم می‌خواهد، جمع‌بندی هم می‌خواهد. ملاحظه می‌کنید که در مسأله بعد از وحی باز برگشتیم به مشاهده، تجربه، تحلیل و جمع‌بندی. پس برای کسب این شناخت مربوط به انسان از دو راه می‌توان استفاده کرد: از آورده‌های اندیشه و تجربه بشری، از آورده‌های وحی. علوم انسانی به اصطلاح امروز، شاخه‌های مختلف راه اول است. علوم دینی برای پیروان وحی در ادیان مختلف در درجه اول مربوط به راه دوم است و چه بهتر که این شناخت با استفاده از هر دو صورت گیرد، چون با هم تضادی ندارند. آنچه فعلا بخش اصلی برنامه کار ما را تشکیل می‌دهد، خودبه‌خود مربوط به وحی، آن هم از دیدگاه قرآن است.

منبع اساسی برای آگاهی بر آورده‌های وحی محمدی -‌صلوات‌الله و سلامه‌ علیه- چیست؟ کتاب و سنت؛ بنابراین می‌توان گفت هدف اساسی ما فهم صحیح و زنده و پویای کتاب و سنت است، در حدودی که این فهم در دسترس ماست؛ و همچنین (‌روی این کلمه‌ تکیه دارم) میزان و حدود روشنگری معلوماتی از اسلام که در دسترس ماست، برای بشر امروز و فردا. درس نمی‌خوانیم که ملا بشویم، درس می‌خوانیم که بفهمیم بشر امروز و فردا چه باید بکند؛ در جهت خواست‌ها و نیازها و در ارتباط با توان‌ها و کارایی‌های بشر. چه علومی دراین‌زمینه مورد نیاز است؟ اول آنکه معلوم است؛ زبان عربی، به‌ویژه عربی کتاب و سنت با ریزه‌کاری‌های آن. می‌گویند چرا در درس عربی در این مدرسه صرفا به کتاب‌هایی از قبیل مبادی و امثال آن اکتفا نمی‌شود؟ برای اینکه بسیاری از ریزه‌کاری‌های عربی مورد نیازِ اصلی ما، یعنی فهم کتاب و سنت، با این مقدار معلومات ادبی کتاب‌های عربی جدید قابل تعمیم نیست. مُغنی را هم باید خواند. بنده خودم از آنهایی هستم که روز اول که به حوزه آمدم، دنبال این هدف آمدم. نه دنبال حرفه آمدم، نه دنبال فن آمدم، نه راه عالی‌ترین مدارس کشور به رویم بسته بود. آزادانه آمدم. نه حتی چون بچه اهل علم بودم یا پدرم مجبورم کرد؛ نه، هیچ‌کدام. پدرم هم، خدا رحمتش کند، من را آزاد گذاشت. آزادانه‌ آمده‌ام، راهی را رفته‌ام، محصول تجربه‌ای را که از آغازش تاکنون ٣۶ سال می‌گذرد می‌توانم برای شما بازگو کنم، شاید مفید باشد. طلبه‌ای که می‌خواهد عربی کتاب و سنت را با ریزه‌کاری‌هایش بفهمد، باید مغنی بخواند. اگر می‌خواستم فقط عربی بخوانم که با عرب‌ها حرف بزنم، مغنی‌خواندن لازم نیست. مسأله را برای خودتان روشن کنید که چه عربی‌ای می‌خواهید بخوانید؟ تشریف آورده‌اید به حوزه که زبان و ادبیات عرب بخوانید، مترجم شوید، نویسنده شوید؟ یا تشریف آورده‌اید وحی‌ را بفهمید؟ کدام‌یک؟ اگر اولی است، مغنی لازم نیست. ما گفتیم مغنی لازم است، محاوره عربی هم لازم است. چقدر زشت است که یک کسی عالمِ کتاب و سنت باشد و آن‌وقت که بخواهد با یک عالم دیگر عربی صحبت کند، مترجم برایش بیاور. این مدرسه آمده بگویم تا از این تجربه استفاده کند. دوستان! اگر در میان شما کسانی با عشق به اینکه انسان، جایگاه انسان در جهان، راه انسان، هدف انسان، آغاز و فرجام جهان و انسان را محققانه و نه مقلدانه بشناسند و بعد راهگشای بن‌بست‌های فعلی ناشی از ضعف شناخت باشند، باید مثل مجاهدی پاک‌باخته که «یجاهد فی سبیل‌الله بماله و نفسه»، مصمم، با اراده، «صَفا کأَنَّهُم بُنیانٌ مَرصوصٌ»، مخلص، مشتاق، عاشق، روز از شب‌نشناس، به این راه گام نهد و بداند راهی طولانی، پرنشیب‌وفراز، گاهی سنگلاخ، پرپرتگاه و پرپیچ‌وخم، در پیش است. هرکس می‌تواند به این راه بیاید، بسم‌الله.

ما با خدای خویش میثاق بسته‌ایم که آنچه تاکنون در این زمینه به دست آورده‌ایم، با خلوص و صفای کامل در اختیار دنبال‌کنندگان و همراهان جوان این راه بگذاریم. عملا هم دیده‌اید که مدرسه، بی‌ریا، بی‌داعیه و بی‌هوس، به این کار پرداخته است. اگر فردا درِ این مدرسه بسته شود، هیچ غم نداریم، هیچ چیزی از دست نداده‌ایم، مگر این غم که فکر کنیم محیطی که مساعد برای ساخته‌شدن چنین رهروانی بود، از بین رفت! و الا محیطی که ٢٠٠ معمم در کنار بقیه تربیت کند، مورد علاقه‌ هیچ‌یک از ماها نیست. اگر امکاناتی داریم، می‌گذاریم در اختیار آن عاشق‌ها، نه در اختیار آن نِق‌نِق‌زن‌ها! عاشق که این‌قدر نق نمی‌زند. عاشق که این‌قدر آفتاب و سایه نمی‌کند. عاشق که این‌قدر پرتوقع نمی‌شود. گفته می‌شود چرا کتاب‌های درسی اصلاح نشده است؟ چه کسی باید این کار را بکند؟ می‌گویید ماها در حد توانمان نکرده‌ایم یا می‌گویید نشده است؟ اگر نکرده‌ایم، شما بکنید؛ این شمایید حامل بقیه‌ کار. تفاوت امروز با ٣٠ سال پیش را شماها نمی‌توانید بفهمید چیست. ماها می‌فهمیم که مال آن ٣٠ سال پیش هستیم. درست ٣١ سال از ورود من به قم می‌گذرد. آن‌وقت چه امکاناتی داشت، حالا چه دارد؟ بنده چهار کتاب Reader خوانده بودم، آمده بودم به قم، طلبه‌های علاقه‌مند در گوشه‌وکنار می‌آمدند روزهای جمعه، در وقت بی‌کاری من، انگلیسی پیش بنده می‌خواندند. حالا بهترین استاد انگلیسی ممکن را برای آقا آماده می‌کنید، می‌گویی بفرمایید، ناز می‌کند! همه‌اش عیب‌گیری، خرده‌گیری. تذکر، انتقاد سازنده، پیشنهاد قابل عمل، چشم! نق‌نق، بهانه‌گیری، تنبلی و تن‌آسایی باید از قاموس کار این مدرسه به کلی حذف شود. اگر چهار نفر هم اینجا بمانند، با آنها کار می‌کنیم. ٢٠٠ نفر می‌خواهیم چه کار کنیم؟! عشق ما در کوششی که می‌بینید به علت برخوردهایی است که با عده‌ای از شماها در طول این مدت داشته‌ایم. دل‌های مشتاقی ما را به این سو کشانده است. ما مشتاق بودیم، آنها هم مشتاق بودند؛ «چه خوش بی مهربانی از دو سر بی». مهربانی از دو سر بود، به یکدیگر جذب شدیم. هروقت از یک سر شد، «که یک سر مهربانی دردسر بی». آیا دوستان عزیز اعضای شورای مدرسه اجازه می‌دهند (چون قبلا در این زمینه از شورا کسب اجازه نکرده‌ام) همین‌جا اعلام کنم که از سال آینده، تنها عاشق‌ها به این مدرسه بیایند و غیرعاشق‌ها عنایتشان را از سر ما بردارند؟ جناب آقای مصباح اجازه می‌دهید سال دیگر تنها عاشق‌ها به اینجا بیایند؟ اگر بگویید به حجره‌ها چسبیده‌اید چون جای دیگر در قم پیدا نمی‌شود، ما خداحافظی می‌کنیم. با عاشق‌ها می‌رویم به یک سوی دیگر.

اگر درسی در برنامه‌های سال اول یا سال آخر گذاشته می‌شود، خیال نکنید حساب‌نشده است. حساب‌شده است، منتها اگر به ذائقه‌ برخی خوش نمی‌آید، یکی از این دو دلیل را دارد: یا به سلیقه‌ ما هم خوش نمی‌آید، ولی جایگزین بهتری پیدا نکرده‌ایم؛ یا به سلیقه‌ ما به عنوان پیشروی آگاه خوب می‌آید، به سلیقه‌ خام شما خوب نمی‌آید. این دیکتاتوری نیست، این قاطعیت است. مدیریت بی‌قاطعیت صنار نمی‌ارزد. بدانید در کار اداره‌ مدرسه همچنان با قاطعیت روبه‌رو خواهید بود. اقلا بدانید مطلب چیست؛ چون شماها را دوست داریم می‌خواهیم بدانید مطلب چیست. فلان درس فلسفه است، می‌گویند ‌ای‌آقا! این فلسفه‌های کهنه به چه درد می‌خورد؟ خیلی عجیب است که کسانی که ٢٠٠ سال است فلسفه‌ نو و کهنه را مثل خمیرگیر این‌ور و آن‌ور می‌کنند، نمی‌فهمند که این به درد می‌خورد؛ ولی یک نفر که در ابتدای راه است، خبر دارد که این به دردش می‌خورد یا نه! امید و آرزوی ما این است که بتوانیم با جوانانی شیفته و مشتاق که با هدفی والا گام به حوزه نهاده‌اند، روبه‌رو شویم؛ جوانانی که رفتار آنها، ایمان آنها به رهبری مدرسه، ایمان آنها به برنامه‌ریزی مدرسه و اینکه این برنامه‌ریزی یکی از دو پایه را دارد که عرض کردم. وقتی از جناب آقای قدوسی می‌پرسم چرا به کار طلاب رسیدگی نمی‌شود، پاسخ ایشان این است که مگر نق‌نق‌های بی‌خودی وقت برای من می‌گذارد که به طلبه رسیدگی کنم؟! طلابی که به رهبری مدرسه، به برنامه‌ریزی مدرسه، به کار مدرسه و به آینده‌ کار ایمان دارند و مؤمن‌اند، قدمشان بالای چشم.

طلابی که ایمان ندارند، از همین تابستان لطفا تشریف ببرند. با هرکس ماند، حساب را از نو آغاز خواهیم کرد. بدانید که خدا شاهد است اگر آنچه مربوط به کار اینجا می‌شود، بخواهد ذره‌ای از محور اخلاص در نیت، عمل و تلاش مخلصانه در این راه که اشاره کردم منحرف شود، برای ما ذره‌ای، به اندازه‌ یک پَرِ کاه هم گیرایی نخواهد داشت. من مکرر به دوستان عرض کرده‌ام که بنده که حالا بلند می‌شوم با همه‌ گرفتاری‌ها می‌آیم اینجا و فلان بحث، فلان کار یا فلان درس را بر عهده می‌گیرم، تنها چیزی که می‌تواند اذان صبح، بنده را از خانه‌ام، ولو حالا بیمار هستم، سوار اتوبوس کند و بیاورد اینجا، کار مدرسه بااخلاص در نیت، خداخواهی، خدمت به خلق خدا اما برای رضای خداست. تا این روح در کالبد این مدرسه نباشد، مرده‌ای خواهد بود که برای ما هیچ‌گونه جاذبه انس و مأنوس‌شدن و همنشینی نخواهد داشت. امیدوارم شما دوستان جوانِ عزیز، عوامل نفاق‌افکن، جدایی‌افکن، جروبحث‌های بیهوده و خام و بی‌ثمر، دل‌ و روح مرده‌کن را چه میان خودتان، چه میان خودتان و دیگران، به کناری بنهید و اگر مرد میدان حقید، خود را نخست برای شناخت کامل‌تر حق و عدل آماده کنید و از آن مردمی که دلتان به حال آنها می‌سوزد، شناختی در حد شناخت دشمنانشان به دست آورید. جامعه‌شناسی مذهبی، یکی از شاخه‌هایی است که در آینده در انتظار شماست. گروهی از شما باید جامعه‌شناس مذهبی شوید؛ یعنی کنش و واکنش بنیادهای مذهبی را روی انسان‌ها بیازمایید و مطالعه کنید. بفهمید با کدام تاکتیک باید تبلیغ کنید، با کدام تاکتیک باید بسازید، با کدام تاکتیک باید حرکت کنید.

ده‌ها رشته‌ نو در انتظار شماهاست، اما شمای ساخته‌شده، نه شمای خودسر. شمای عاشق، نه شمای نازک‌نارنجی. شمای تلاشگر تن‌به‌زحمت‌ده. امیدوارم با چنین اخلاصی، با چنین ایمانی، با چنین صفایی، با چنین آمادگی‌ای، در سال آینده دوستانی داشته باشیم که بتوانیم با آنها این راه را برویم. از خدای متعال آرزو و مسألت دارم که کار ما و کار شما را دارای رنگی الهی، آهنگی خدایی، نورانیت و روشنی‌ای از درون، با آثار سازنده‌ای در برون، در خدمت انسان‌هایی نیازمند به این آثار سازنده، قرار دهد. دوستان اگر سؤالی دارند مطرح کنند. پنج‌دقیقه همه دوستان بنشینند که دورهم‌بودن و جلسه انسمان به‌هم نخورد تا اگر کسی سؤال دارد سؤال کند و اگر سؤال نداشتید از همدیگر خداحافظی کنیم.

# یکی از حضار: درباره ضرورت درس فلسفه قدیم بیشتر توضیح دهید.

دکتر بهشتی: تا حدودی در عرایض امروزم مشاهده کردید که هر یک از رشته‌های مورد نظر شما اگر بخواهد زنده، پویا، متحرک و به‌دردخور باشد، در ارتباط با جهان‌بینی‌هاست. فلسفه چیست؟ فلسفه مجموعه جهان‌بینی‌هاست که از قدیم شروع می‌کنیم تا به جدید برسیم. جدید بر بنیاد چه بنیانی نهاده شده؟ بر بنیاد قدیم. می‌خواهید در فقه شخصیتی شوید مثل آیت‌الله بروجردی، منتها ناظر به مسائل زمان؛ یعنی از ایشان ناظرتر و پیشروتر؟ شما فکر می‌کنید که مرحوم آیت‌الله بروجردی چقدر وقتشان را صرف همین فلسفه کردند؟ نمی‌دانید. من می‌دانم. به همین دلیل هم بود که آن فلسفه روی مجموعه‌ کار ایشان روشنایی خاص داشت. ایشان کاملا یک نوع پیوند میان کارهایشان به چشم می‌خورد. حالا من نمی‌خواهم بگویم این کتاب فلسفه‌ای که می‌خوانید غربال شده است. نه. چنین کتابی هنوز نداریم. تألیف هم کرده‌اند و باز هم آنچه نیاز بوده از کار درنیامده است، ولی بدون آن هم نمی‌شود. بار دیگر از صمیم قلب این توفیق را از خدای توفیق‌ده مسألت می‌کنم که کار ما و کار شما را در جهتی قرار دهد که رضای او و خواسته او در آن جهت باشد و به‌راستی ما را برای ایفای مسئولیتی که بر دوش یکایک ما احساس می‌شود آماده‌تر کند.

والحمدلله و صلی ‌الله علی سیدنا و آله الطاهرین.